ناتمام و در بحران

داروِن عجم‌اوغلو در کتاب چه بر سر دموکراسی لیبرال آمد؟ دوام لیبرالیسم را مشروط به بازسازی آن می‌داند

اقتصاد سیاسی

سمیرا دردشتی
روزنامه‌نگار

ویکتور اوربان، مرد جوانی از اتحادیه دموکرات‌های جوان در مجارستان بود؛ او روزگاری در ژوئن ۱۹۸۹ طی سخنرانی پرشور خود گفته بود:«اگر به قدرت خودمان باور داشته باشیم، می‌توانیم به دیکتاتوری کمونیستی پایان دهیم.» بعدها به لطف فراخوان پرشور او برای دموکراسی و استقلال از سلطه شوروی بود که مجارستان توانست استقلال را در آغوش بگیرد و اوربان به یکی از جوان‌ترین نخست‌وزیران اروپا تبدیل شد. او که زمانی یکی از نخستین امیدهای پیروزی نهایی لیبرال دموکراسی بود، خود در خط مقدم زوال آن نیز قرار گرفت و تا سال ۲۰۱۴ که هنوز در قدرت بود، لحن خود را یک‌سره تغییر داد. دیگر خبری از فراخوان‌های آزادی نبود. اوربان در عوض با افتخار اعلام کرد در حال ساختن یک دولت غیرلیبرال و جامعه‌ای مبتنی بر کار است و همزمان نیز از مسیحیت اروپایی دفاع می‌کند. او قدرت اجرایی را در دست خود متمرکز کرد، برای آزادی بیان خط و نشان کشید و رسانه‌ها و دانشگاه‌ها را تعطیل کرد. کار به جایی رسید که اوربان برای بسیاری از سیاستمداران ضدلیبرال در سراسر جهان، از جمله در ایالات متحده، الهام‌بخش شد و حالا حتی با وجود اینکه از قدرت برکنار شده، به نمادی از مسیر نزولی لیبرالیسم تبدیل شده است اما این سیر نزولی چگونه رخ داد؟

برای سال‌ها به نظر می‌رسید پیش‌بینی فرانسیس فوکویاما مبنی بر اینکه پایان تاریخ فرا رسیده، در حال تحقق باشد و آینده‌ای روشن‌تر برای لیبرالیسم و لیبرال دموکراسی در پیش است. فوکویاما در این احساس تنها نبود. بسیاری معتقد بودند جهان تغییر کرده و حرکت به سوی دموکراسی و آزادی بیشتر، توقف‌ناپذیر است. با این حال خوشبینی گسترده آن روزها، اکنون جای خود را به احساس بحران داده است. برای مدتی مدید لیبرالیسم و لیبرال دموکراسی الهام‌بخش جهان بود و بسیاری از آنچه مردم آرزویش را داشتند، محقق کرد. تا اواسط قرن بیستم حتی نیروی کار یدی (طبقه کارگر) به‌طور سخاوتمندانه پاداش می‌گرفت و حس رفاه مشترک حاکم بود اما چندی بعد بحران فرا رسید. دقیقاً چه اتفاقی افتاد؟

پاسخ شاید در جدیدترین کتاب داروِن عجم‌اوغلو، برنده نوبل اقتصاد ۲۰۲۴ و نویسنده آثاری چون «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟» و «راه باریک آزادی» باشد. عجم‌اوغلو در کتاب «چه بر سر دموکراسی لیبرال آمد؟ بازسازی سیاست رفاه مشترک/ What Happened to Liberal Democracy?: Remaking a Politics of Shared Prosperity» به نوعی در امتداد آثار پیشین خود با استفاده از همان لنز بین‌رشته‌ای گسترده‌ای که شهرت جهانی برایش به ارمغان آورده، پیشرفت فوق‌العاده و بی‌نظیری را که لیبرالیسم ایجاد کرد، مستند می‌سازد و روایت می‌کند چگونه نهادهای لیبرال دموکراتیک در چند دهه گذشته خود را به بحران کشانده‌اند. او با نگاهی به پیشرفت‌های سریع فناوری، تغییرات در محیط‌های نظارتی، تاریخ سیاسی جهان و اقتصاد، موفقیت‌ها و شکست‌های لیبرال دموکراسی را تشریح می‌کند و به تبیین راه جدید پیشنهادی خود با عنوان «لیبرالیسم طبقه کارگر» می‌پردازد؛ راهی که رفاه مشترک را در اولویت قرار می‌دهد، به جوامع محلی قدرت می‌بخشد و طیفی از ارزش‌ها و دیدگاه‌ها را می‌پذیرد، بدون آنکه بخواهد آنها را با زور تحمیل کند. او در این کتاب تأکید دارد دموکراسی چیزی جدا از لیبرالیسم نیست؛ بلکه بخشی از معنای آزادی است. از نظر عجم‌اوغلو، آزادی چیزی فراتر از رهایی از مداخله دولت یا آزادی فعالیت در بازار است. فرد زمانی واقعاً آزاد است که در برابر قدرت‌های مسلط، چه دولتی و چه خصوصی، از امکان مقاومت برخوردار باشد و بتواند در حکومت بر سرنوشت خود مشارکت کند.

عجم‌اوغلو برای توضیح برداشت خود از لیبرالیسم، میان سه سنت تمایز می‌گذارد. سنت نخست، گرایش‌های مترقی است که در آن آزادی ممکن است در قالب تحمیل یک تصور مطلوب از جامعه و فرهنگ به دیگران درآید. سنت دوم، لیبرالیسم کلاسیک بویژه در قرائت فریدریش‌فون‌هایک است که آزادی را عمدتاً به معنای عدم مداخله دولت می‌داند. نویسنده خود را در سنت سومی قرار می‌دهد که اروپایی‌ها بیشتر آن را سوسیال‌دموکراسی و آمریکایی‌ها، لیبرالیسم می‌نامند. مفهوم محوری این سنت «عدم سلطه» است. اگر فرد از امنیت اقتصادی نسبی برخوردار نباشد و در برابر کارفرمایان، شرکت‌ها یا دیگر قدرت‌های خصوصی مسلط و استثمارگر بی‌دفاع باشد، نمی‌توان گفت واقعاً آزاد است.

بحران لیبرالیسم

نویسنده با توصیف شرایط لیبرال دموکراسی در آمریکا آغاز می‌کند. او شرح می‌دهد طی دهه‌های اخیر، آمریکایی‌ها به طرز شگفت‌آوری سطوح پایینی از اعتماد به نهادهای دموکراتیک را گزارش می‌دهند. تا ژوئن ۲۰۲۳، تنها حدود یک‌چهارم آمریکایی‌ها گفته‌اند اعتماد زیاد یا نسبتاً زیادی به ریاست‌جمهوری یا دیوان عالی دارند و فقط ۸ درصد همین را درباره کنگره گفته‌اند. روزنامه‌ها و رسانه‌ها نیز وضع بهتری نداشتند. نظرسنجی‌های گالوپ که به اوایل دهه ۱۹۷۰ بازمی‌گردد، نشان می‌دهد مردم زمانی، اعتماد بسیار بیشتری به این نهادهای اساسی دموکراتیک داشتند. ما شاهد فرسایش اعتماد دموکراتیک در مقیاسی بی‌سابقه هستیم.

وقتی مرکز تحقیقات پیو در سال ۲۰۲۳ از آمریکایی‌ها خواست تا وضعیت سیاست کشور را در یک کلمه توصیف کنند، رایج‌ترین انتخاب‌ها عبارت بودند از: «بد»، «فاسد»، «تفرقه‌انگیز»، «هرج و مرج»، «آشفته» و «قطبی» که آخرین مورد بویژه توصیف دقیقی به نظر می‌رسد. در نظرسنجی‌های پیاپی، آمریکایی‌ها سطوحی از قطبی‌شدگی را گزارش می‌دهند که در دوران اخیر بی‌نظیر است. در دهه ۱۹۹۰، حدود نیمی از آمریکایی‌های شرکت‌کننده در نظرسنجی، گزارش کردند که ترکیبی برابر از دیدگاه‌های چپ و راست دارند. امروز اشتراک نظر بین جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها بسیار کمتر شده است. در دهه ۱۹۹۰، تعداد کمی از جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها نظر بسیار نامطلوبی نسبت به طرف مقابل داشتند و اکنون اکثریت رأی‌دهندگان در هر دو حزب چنین نظری دارند. نشانه‌هایی که حاکی از کاهش تمایل آمریکایی‌ها به مصالحه هست نیز به نوبه خود هشداردهنده هستند. اکثریت در هر دو حزب گزارش می‌دهند با توافقاتی که ایده‌های طرف مقابل را به شکلی در نظر بگیرد، مخالفند.

در دهه ۱۹۹۰، دموکراسی تلفیق شده با ایده‌های لیبرالی مانند آزادی‌های فردی و برابری در برابر قانون، هم در غرب و هم فراتر از آن به تنها شرایط سیاسی معتبر تبدیل شده بود. حتی رهبران اقتدارگرا نیز مجبور بودند رژیم‌های خود را در لباس دموکراسی بیارایند و کودتاگران اصرار داشتند کودتایشان صرفاً تلاشی برای شکار گرگ‌هاست تا دموکراسی بار دیگر احیا شود. فاصله معناداری که امروز از آن شرایط ایده‌آل لیبرالی در گذشته شاهد آن هستیم، سبب شده صورتبندی بحران لیبرال دموکراسی، نخستین کاری باشد که نویسنده در این کتاب انجام می‌دهد تا در قالب آن بتواند در ادامه با کالبدشکافی این بحران، به راهکارهای مدنظرش برسد. به این منظور تعریف لیبرالیسم و تلاش برای ابهام‌زدایی از آن تا حد امکان را دستور کار قرار می‌دهد. به بیان نویسنده:«لیبرالیسم در زبان رایج، معنایی مبهم و آشفته دارد. بسته به بافتار می‌تواند با بار معنایی چپ‌گرایانه یا راست‌گرایانه به کار رود، مانند لیبرالیسم مترقی در برابر لیبرالیسم کلاسیک و همچنین معنای آن با جغرافیا تغییر می‌کند. لیبرالیسم در ایالات‌متحده به ایدئولوژی چپ‌گرایانه اشاره دارد اما در اروپا معمولاً به موضعی راست‌گرایانه و طرفدار بازار آزاد اطلاق می‌شود. لیبرالیسم همچنین در عین حال به یک فلسفه سیاسی، به نهادهای ساخته شده بر اساس آن و به عملکردهای فعالانی اشاره دارد که (البته گاهی با برداشتی سست) از آرمان‌های آن الهام می‌گیرند. این موضوع نشان می‌دهد لیبرالیسم چادری بزرگ است که با مجموعه‌ای از ایده‌های محوری تعریف می‌شود که در تمامی گونه‌های آن مشترک است. همه لیبرال‌ها در مورد مطلوبیت حقوق و آزادی‌های اساسی فردی (از جمله حق عدم اجبار و آزادی‌های بیان، مذهب، اجتماع و انتخاب)، محدودیت‌های اعمال قدرت، بویژه قدرت سیاسی و حمایت‌های گسترده از برابری در برابر قانون، توافق دارند. لیبرال‌ها معتقدند پیشرفت امکان‌پذیر و مطلوب است، هرچند ممکن است در تعریف پیشرفت اختلاف نظر داشته باشند. بیشتر لیبرال‌ها بویژه لیبرال‌های چپ، تعهدی استوار به کمک به ضعیف‌ترین و آسیب‌پذیرترین اعضای جامعه را نیز به این فهرست می‌افزایند. این مجموعه باورها، هسته مرکزی لیبرالیسم در سراسر جهان است و معمولاً با ایده‌های دموکراسی درآمیخته می‌شود. از این رو لیبرالیسم، دموکراسی را به‌عنوان کهن‌الگوی نهادهای لیبرال تعریف می‌کند. دموکراسی نیز با ایده‌های لیبرال در تضاد نیست و به مثابه یک افزونه محسوب نمی‌شود، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از ارزش‌های لیبرالیسم به حساب می‌آید.» با این تعریف، نویسنده به سراغ بحران‌ها، تاریخچه ایجاد آنها و در نهایت راه‌حل‌های مطلوب خود برای نجات لیبرالیسم از زوال روزافزون می‌رود.

جهان پساصنعتی

در قرن بیستم ایالات‌متحده قدرتمندترین موتور تولید صنعتی جهان را ساخت. طبقه متوسطی پررونق شکل گرفت و این رونق تا دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت. ایالات‌متحده همچنین به نمادی از دموکراسی تبدیل شد. در جنگ جهانی دوم، فاشیسم را شکست داد و در دوران جنگ سرد در برابر کمونیسم و دیگر اشکال اقتدارگرایی ایستادگی کرد. کتاب «چه بر سر دموکراسی لیبرال آمد؟» نگاهی بی‌پرده به اقتصاد پس از جنگ جهانی دوم دارد و شکاف‌هایی را شناسایی می‌کند که نظم سیاسی را متزلزل کرده‌اند. تقریباً سه دهه پس از جنگ جهانی دوم، برای بسیاری از کارگران در کشورهای دموکراتیک، بویژه در آمریکا، دوره‌ای بسیار مطلوب بود. درآمد طبقه متوسط آمریکا تا دهه ۱۹۷۰ سالانه حدود ۲٫۵ درصد رشد می‌کرد. البته نیروهایی وجود داشتند که می‌توانستند این روند را متوقف کنند. شرکت‌های آمریکایی شروع به انتقال تولید به خارج و برون‌سپاری فعالیت‌های تولیدی کردند تا رشد دستمزدها را مهار کنند. اما همزمان با رسیدن طبقه متوسط اقتصاد صنعتی به بالاترین سطوح جدید، تحول مهم دیگری نیز در حوزه فناوری و اقتصاد رخ داد. عجم‌اوغلو در کتاب می‌نویسد:«بعد کامپیوترها از راه رسیدند.» منظور او مجموعه پیچیده‌ای از تحولات اقتصادی و مدنی است که با تغییرات فناوری‌محور در ماهیت کار ارتباط داشتند. به‌تدریج کامپیوترها جای تعداد قابل‌توجهی از کارکنان اداری، کارگران خط تولید صنعتی و دیگر کارکنانی را گرفتند که بدون داشتن مدرک دانشگاهی، دستمزدهای طبقه متوسط دریافت می‌کردند. در دهه‌های اخیر، درآمد طبقه متوسط تنها حدود ۰٫۵ درصد در سال رشد کرده است. البته کامپیوترها مزایای فراوانی ایجاد کرده‌اند و شکل‌های جدید زیادی از کار به وجود آورده‌اند اما پژوهش‌ها نشان می‌دهند این مشاغل عمدتاً نصیب کارکنان دارای تحصیلات دانشگاهی شده‌اند. در نتیجه شکاف قابل‌توجهی میان کارکنان یقه سفید تحصیلکرده و پردرآمد از یک سو و کارگران یقه آبی و کارکنان خدماتی کم‌تحصیل‌تر و کم‌درآمدتر از سوی دیگر ایجاد شده است. سهم یک درصد بالای درآمدی از کل درآمد کشور نیز در این دوره تقریباً دو برابر شده است. از ۱۰ درصد به نزدیک ۲۰ درصد. نکته اساسی در تحلیل عجم‌اوغلو این است که این شکاف مادی میان گروه‌های اجتماعی تحصیلکرده‌تر و کم‌تحصیل‌تر، به سیاست آمریکا نیز منتقل شده است. گروه‌بندی‌های سیاسی در امتداد خطوط تحصیلی دوباره سازمان یافته‌اند و سیاست فرهنگی نیز از همین روند پیروی کرده است. این همان پویایی‌ای است که آمریکا امروز با آن مواجه است؛ هرچند همزمان باید تأثیر شبکه‌های اجتماعی و دیگر عوامل قطبی‌کننده جامعه معاصر را نیز در نظر گرفت.

چپ‌ناجی لیبرالیسم

این کتاب به همان اندازه که درباره لیبرالیسم به‌عنوان یک جنبش سیاسی و نهادهای لیبرال دموکراتیک است، درباره لیبرالیسم به‌عنوان یک فلسفه سیاسی، پشتیبان آن جنبش‌ها و نهادها نیز هست. نویسنده آن‌گونه که خود در فصل نخست کتاب تأکید دارد، اغلب بر بخش چپ‌گرای این چادر بزرگ (مانند لیبرالیسم نیو دیل در آمریکا و سوسیال دموکراسی در اروپا) تمرکز می‌کند زیرا به باور او «این نوع لیبرالیسم از نظر تاریخی موتور پیشرفت مادی و اجتماعی بوده است. همچنین این نسخه چپ‌گرای لیبرالیسم بوده که هسته اصلی نهادهای لیبرال دموکراتیک را شکل داده، گسترش حقوق اساسی را به طبقات کارگر، زنان، اقلیت‌های قومی و دیگر گروه‌ها تسریع کرده و دستورکار بخش اعظم دوران پس از جنگ جهانی دوم را در جهان صنعتی تعیین کرده است. هر جنبشی که از این مجموعه تعهدات محوری بویژه از آزادی از اجبار و آزادی‌های بیان، مذهب، اجتماع و انتخاب فاصله بگیرد، لیبرال محسوب نمی‌شود. این شامل فاشیسم، اقتدارگرایی، مارکسیسم، کمونیسم و ایدئولوژی‌های هویتی چپ‌گرا و راست‌گرا می‌شود.»

یکی از مهم‌ترین ادعاهای فصل هفتم این است که با ظهور اقتصاد پساصنعتی، افراد دانشگاه‌دیده به نیروی سیاسی و فرهنگی بسیار مهم‌تری تبدیل شدند و بخشی از چپ نیز بیشتر از گذشته از طبقه کارگر فاصله گرفت. در نتیجه ائتلاف وسیع اجتماعی دوره نیودیل به تدریج تضعیف شد. این دقیقاً مشابه همان هشداری به نظر می‌رسد که امثال برنی سندرز بارها درباره علت کاهش نفوذ حزب دموکرات در آمریکا مطرح کرده‌اند. سندرز بارها اعلام کرده حزب دموکرات به دلیل تسلط چهره‌های متمول و دور شدن از مطالبات روزمره کارگران، بخشی از پایگاه رأی خود را از دست داده است. عجم‌اوغلو نیز صریحاً درباره حزب دموکرات آمریکا می‌گوید افول آن زمانی رخ داد که فاصله‌اش با ترجیحات آمریکایی‌های کم‌تحصیل افزایش یافت. ترامپیسم و پوپولیسم راست از نظر نویسنده نمی‌تواند نتیجه صرف نژادپرستی، جهل یا تبلیغات باشد و باید آن را واکنشی به طرد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بخش‌هایی از جامعه دانست که احساس می‌کنند نخبگان تحصیل‌کرده دیگر آنها را نمایندگی نمی‌کنند. بنابراین راست پوپولیست از شکافی تغذیه می‌کند که خود نظام لیبرال در ایجاد یا حل‌نکردن آن نقش داشته است. این شکاف موجب شد که طبقه کارگر به نوعی در سیاست، نمایندگی سنتی خود را ازدست بدهد. به باور نویسنده با گسترش اقتصاد دیجیتال، تعداد افراد دارای تحصیلات دانشگاهی افزایش یافت و این افراد به موقعیت‌های کلیدی در مدیریت، مشاغل دولت، آموزش، رسانه، سازمان‌های غیردولتی، منابع انسانی و صنایع فناوری راه پیدا کردند. در میان این طبقه نیز گرایش‌های مختلفی وجود داشت اما یک مجموعه ارزش‌های فرهنگی مشترک میان بخش مهمی از آنها شکل گرفت. مهم‌ترین آنها ارزش‌گذاری بر تنوع، استقلال فردی، هویت گروهی، جهان‌وطنی و مخالفت بومی‌گرایی بود. در ادامه و بویژه در فصل آخر کتاب، نویسنده به طور مفصل به موضوع مهاجرت و تأثیر آن در فرآیندهای لیبرال دموکراسی می‌پردازد. او دراین‌باره می‌نویسد: «به جرأت می‌توان گفت هیچ موضوعی به اندازه مهاجرت در ایالات متحده و اروپا قطبی‌کننده، نبوده است. همان‌طور که تجربه ترامپ در نیوهمپشایر نشان می‌دهد، در بسیاری از موارد رأی دهندگان خواستار شعارهای ضدمهاجرتی بوده‌اند. در اینجا همچون سایر مسائل مربوط به جوامع و ارزش‌های آن‌ها، حقایق قطعی و تغییرناپذیری وجود ندارد. لیبرالیسم باید با حوزه‌های خاکستری (مبهم) مواجه شود.» یکی از مهم‌ترین تعارض‌هایی که به آن می‌پردازد، مسأله فرهنگ بومی مهاجران و دفاع لیبرالیسم از امکان حفظ این فرهنگ به‌عنوان حقوق افراد مهاجر است. مهاجرانی که به طور قانونی وارد کشور شده‌اند یا مدت طولانی در کشور بوده‌اند باید مورد حمایت قرار گیرند و هنگامی که جوامعی تشکیل می‌دهند، این جوامع باید از همان حقوق و احترامی برخوردار باشند که جوامع بومی دارند اما موضوع فقط حقوق نیست. مسئولیت‌ها نیز اهمیت دارند و مهم‌ترین آنها در یک دموکراسی لیبرال، تعهد به نقض نکردن آزادی دیگران است. بنابراین نمی‌توان با ایده دفاع از تنوع به جوامع مهاجر اجازه داد که آموزش اعضای خود را محدود کنند یا علیه زنان، کودکان یا اقلیت‌ها درون خود خشونت یا تهدید به خشونت اعمال کنند. عجم‌اوغلو در ادامه با دفاع از لیبرالیسم مد نظرش باور دارد که این «لیبرالیسم چپ‌گرا بود که آرزوها را برانگیخت، جنبش‌هایی را در چپ و راست به وام‌گیری از ایده‌هایش ترغیب کرد و تا حد زیادی موفق شد. همچنین این نسخه از لیبرالیسم است که امروز هم به‌عنوان یک جنبش سیاسی و هم در قالب نهادهای لیبرال دموکراتیک در بحران به سر می‌برد.»

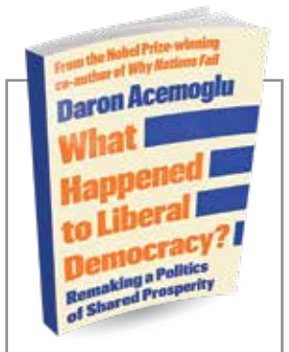

What Happened to Liberal Democracy?
Remaking a Politics of Shared Prosperity
چه بر سر دموکراسی لیبرال آمد؟
بازسازی سیاست رفاه مشترک
- نویسنده: Daron Acemoglu
داروِن عجم‌اوغلو
- انتشارات: Profile Books
- تعداد صفحات: ۴۱۶ صفحه
- قیمت: ۲۱/۴۲ یورو

اقناع به جای مهندسی اجتماعی

فصل هشتم کتاب به سراغ موضوع جالبی می‌رود که به نظر می‌رسد صورت‌بندی آن بخشی از بحران امروز لیبرالیسم را توضیح می‌دهد و آن جایگزینی «مهندسی اجتماعی» به جای فرآیند دشوارتر و پیچیده‌تر «اقناع» است. نویسنده مهندسی اجتماعی را تلاش برای شکل دادن به باورها، ارزش‌ها و اولویت‌های جامعه تعریف می‌کند اما این تعریف یک قید اساسی نیز دارد که مهندسی اجتماعی زمانی از آموزش یا اقناع متمایز می‌شود که فرآیند تغییر ارزش‌ها بدون تفکر انتقادی، پرسشگری و گفت‌وگو انجام گیرد. به تعبیر دیگر اگر جامعه‌ای درباره یک ارزش گفت‌وگو کند، دلایل مختلف را بسنجد و در نهایت آن را بپذیرد، از نظر او الزاماً مهندسی اجتماعی رخ نداده است. در فرآیند اقناع موضوع چنین پیش برده می‌شود: «من فکر می‌کنم این ارزش درست است و می‌خواهم تو را با استدلال قانع کنم.» ولی در مقابل زمانی که مهندسی اجتماعی در دستور کار قرار می‌گیرد، مسأله این‌گونه طرح می‌شود: «این ارزش درست است و باید آن را بپذیری. بنابراین سازوکارهایی ایجاد می‌کنیم که تو را وادار کنند آن را در مدرسه، محل کار، رسانه یا فضای عمومی به رسمیت بشناسی.» البته عجم‌اغلو با اصل تنوع یا مبارزه یا تبعیض مخالفتی ندارد و حتی صریحاً اظهار می‌کند که بسیاری از نگرانی‌های طبقه تحصیل‌کرده درباره تبعیض، نژادپرستی و عدم تحمل دیگری، واقعی و موجه بوده‌اند. مشکل از جایی شروع می‌شود که این اهداف به فرآیندی مداخله‌گرایانه تبدیل می‌شوند که بدون گفت‌وگو می‌خواهد ارزش‌های افراد را تغییر دهد. حتی قدرتمندترین دستگاه‌های مهندسی اجتماعی هم تضمینی برای موفقیت ندارند، چون افرادی با ارزش‌های متفاوت در برابر تلقین و پلیس فکری مقاومت می‌کنند. نویسنده هم‌زمان تأکید می‌کند هر جامعه‌ای، نه فقط رژیم‌های اقتدارگرا، تا حدی به مهندسی اجتماعی متکی است، چون بقای نهادها و قدرت به وجود یک زبان و نظام ارزشی مشترک نیاز دارد. لیبرالیسم می‌تواند این کار را از طریق تفکر انتقادی و گفت‌وگو انجام دهد اما حتی نخبگان لیبرال هم گاه به همان ابزارهای تلقین متوسل می‌شوند. عجم‌اوغلو اشاره می‌کند که خود دموکراسی «بر مدارا و پذیرش دیدگاه‌های متکثر بنا شده است اما با افرادی که اهل مدارا نیستند چه باید کرد؟» او به طور کلی مداخلاتی را که با هدف از میان برداشتن افکار ظاهراً غیرمداراگر انجام می‌شوند، عمدتاً نادرست و از نظر سیاسی نتیجه معکوس می‌داند و باور دارد که «برای همه موارد، راه‌حلی روشن و یکسان وجود نخواهد داشت.»

نویسنده در پایان استدلال می‌کند این الگو به مهندسی اجتماعی پیرامون‌نژاد، جنسیت و مهاجرت هم تعمیم‌پذیر است. هرچه فشار برای اعمال ارزش‌های خاص بیشتر شود، واکنش هم شدیدتر می‌شود. این چرخه باطل با ظهور شبکه‌های اجتماعی که امکان اعمال هنجار را افزایش دادند. در نتیجه امروز شاهد محدودیت‌های تازه‌ای بر آزادی بیان از سوی جریان‌های ضدلیبرال هستیم. مثل قوانین منع تدریس مفاهیم تفرقه‌انگیز در برخی ایالت‌های آمریکا که نویسنده آن را به‌عنوان نمونه‌ای معرفی می‌کند که «مهندسی اجتماعی، مهندسی اجتماعی می‌آفریند.»

لیبرالیسم طبقه کارگر

عجم‌اغلو با اشاره به تاریخ، نشان می‌دهد وقتی لیبرالیسم دچار لغزش می‌شود، دشمنانش هجوم می‌آورند و ما فقط در آغاز این فروپاشی هستیم. در همه ملت‌ها، نیروهای غیرلیبرال به‌سرعت در حرکتند. صداها را خاموش می‌کنند، قانون را تحریف می‌کنند و سلسله مراتبی را که مدت‌ها تصور می‌شد مدفون شده، دوباره تحمیل می‌کنند. خشونت علیه آسیب‌پذیران حالا دیگر یک ترس دور نیست، این سایه‌ای بر آستانه حیات ماست. افشای ریاکاری غیرلیبرال‌ها کافی نیست. منتظر ماندن تا جنبش‌های ضددموکراتیک خود را به فرسودگی برسانند، نابخردانه است. اگر لیبرالیسم قرار است دوام آورد، باید بازسازی شود. این تولد دوباره از مباحث نخبگانی یا راه‌حل‌های تکنوکراتیک حاصل نخواهد شد. قطعاً از مهندسی اجتماعی نیز نخواهد آمد. تنها از راه بازگرداندن لیبرالیسم به ارزش‌های بنیادین آن یعنی آزادی بیان، جامعه و تعهدی استوار به رفاه مشترک می‌تواند حاصل شود. به‌طور خلاصه باید از لیبرالیسم طبقه کارگر سرچشمه گیرد. آنچه عجم‌اغلو در این کتاب به رشته تحریر درآورده در حقیقت یک دعوت است و گوشزد می‌کند دفاع از آزادی برعهده ماست. بویژه آنهایی که با ارزش‌های اساسی لیبرالیسم، چنانکه در این کتاب ترسیم شده، همسو هستند و اگر به پای این وظیفه برخیزند و اگر لیبرالیسم طبقه کارگر بسازند که به‌قدری قوی باشد که با بسیاری سخن بگوید نه فقط با اندکی، آن‌گاه لیبرالیسم می‌تواند دوباره شکوفا شود و به‌عنوان میراثی مشترک از آزادی، برابری و دموکراسی برای نسل‌های آینده باقی بماند. به باور او «لیبرالیسم طبقه کارگر ریشه‌های اجتماعی نیرومندی دارد، از مهندسی اجتماعی پرهیز می‌کند، رفاه مشترک، مشاغل و خدمات عمومی را در اولویت قرار می‌دهد. همچنین اتحادیه‌های کارگری را تقویت می‌کند و از فناوری برای توانمندسازی طبقه کارگر نه جایگزینی آن استفاده می‌کند.» نویسنده با این تأکید اثر خود را جمع‌بندی می‌کند که اگر لیبرالیسم قرار است دوباره قد برافرازد، باید با قرار دادن کارگران در قلب خود رشد کند. وی باور دارد برخلاف آنچه که فوکویاما وعده داده بود، این پایان تاریخ نیست بلکه «لیبرالیسم باید فروتن باشد و همواره به‌مثابه فرآیندی در حال تکامل در نظر گرفته شود.»

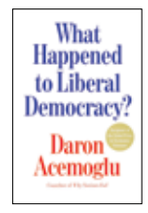

داروِن عجم‌اوغلو در کتاب «چه بر سر دموکراسی لیبرال آمد؟» با نگاهی به پیشرفت‌های سریع فناوری، تغییرات در محیط‌های نظارتی، تاریخ سیاسی جهان و اقتصاد، موفقیت‌ها و شکست‌های لیبرال دموکراسی را تشریح می‌کند و به تبیین راه جدید پیشنهادی خود با عنوان «لیبرالیسم طبقه کارگر» می‌پردازد؛ راهی که رفاه مشترک را در اولویت قرار می‌دهد

لیبرالیسم و نارضایتی‌های آن

کتاب «چه بر سر دموکراسی لیبرال آمد؟ بازسازی سیاست رفاه مشترک» در قالب ده فصل تنظیم شده که با «بحران دموکراسی لیبرال» آغاز می‌شود و نشان می‌دهد چگونه وعده‌های اصلی آن یعنی رفاه مشترک، خدمات عمومی و امکان مشارکت و بیان سیاسی در دهه‌های اخیر تضعیف شده‌اند. در فصل دوم داروِن عجم‌اوغلو مبانی تاریخی و فکری لیبرالیسم را بررسی می‌کند و آن را بر آزادی، خودحکمرانی، تکثر و امکان اصلاح نهادها استوار می‌داند. سومین فصل اثر عمدتاً به مباحث تاریخی می‌پردازد و توضیح می‌دهد لیبرالیسم چگونه در مواجهه با سرمایه‌داری، نابرابری و جنبش‌های اجتماعی تحول یافت و به سازش‌های نهادی جدید رسید. فصل چهارم کتاب، موفقیت‌های لیبرالیسم را بررسی می‌کند و به تجربه تاریخی لیبرالیسم مدرن می‌پردازد تا نشان دهد چگونه نهادهای لیبرال توانستند آزادی سیاسی را با رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی پیوند دهند. فصل پنجم کتاب با عنوان «لیبرالیسم و نارضایتی‌های آن» صورتبندی شده و در جریان آن تناقض‌ها و ناکامی‌های درونی لیبرالیسم از نابرابری اقتصادی تا احساس حذف و بی‌قدرتی گروه‌های مختلف که زمینه بحران بعدی را فراهم می‌کنند، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در فصل ششم نویسنده مسیر تاریخی و نهادی‌ای را ترسیم می‌کند که از تضعیف دولت‌های پاسخگو و افزایش نابرابری به بی‌اعتمادی و بحران دموکراسی منتهی شده است. تحول اقتصاد پساصنعتی موضوع فصل هفتم است. این تحول شکاف تازه‌ای میان طبقه تحصیل‌کرده و طبقات کم‌تحصیل ایجاد کرده و به قطبی‌شدن فرهنگی و رشد پوپولیسم راست کمک کرده است. عجم‌اغلو در فصل «مهندسی اجتماعی» به چرخش بخشی از چپ لیبرال به سمت سیاست‌های هویت‌محور، برنامه‌های کنترل آزادی بیان و آنچه او «نظارت بر افکار» می‌نامد، می‌پردازد و نشان می‌دهد این سیاست‌ها می‌توانند واکنش معکوس ایجاد کنند. لیبرالیسم در عصر شبکه‌های اجتماعی و الگوریتم‌ها موضوع فصل نهم است. به باور نویسنده این شرایط جدید با تشدید قطبی‌شدن، انتشار اطلاعات تحریک‌آمیز و نظارت اجتماعی بر بیان، مشکلات پیشین لیبرالیسم را تشدید می‌کنند و در نهایت در واپسین فصل کتاب نویسنده راه خروج از بحران‌های لیبرالیسم را در بازسازی «لیبرالیسم طبقه کارگر» معرفی می‌کند که مبتنی بر آزادی بیان و انتخاب، مشارکت اجتماعی، خودحکمرانی و رفاه مشترک است و مهندسی اجتماعی در آن جایی ندارد.